

وجود ذهنی و دنیای درون

آیت‌الله سید محمد خامنه‌ای*

چکیده

تصور شود یا در گزاره‌ها موضوع برای محمولات قرار گیرد. این موضوعات، یا موجودات ذهنی، ممکن است مطابق و مصداقی در خارج داشته یا حتی نداشته باشند. مثلاً ما گاهی خود «عدم» را موضوع قرار داده و برای آن احکامی در ذهن و در گزاره‌ها می‌آوریم که صحّت دارند ولی عینیت خارجی ندارند، و همچنین اشیاء معدوم و محال را (مانند اجتماع نقیضین). ما گاهی کلیات (و نیز موجودات را بصورت کاملاً تجرید شده از همه مشخصات) در ذهن می‌آوریم. امور کلی، چه تصور کلی و چه تصدیق کلی در ذهن حاصل میشوند، و میدانیم که اینها وجود انتزاعی دارند ولی چون جهان خارج، ظرف تجرید و انتزاع و کلیات نیست، بنابراین، این تصورات یا موضوعات و محمولات، چون در خارج موجود نیستند پس در جای دیگری موجود شده‌اند و آن ذهن است. وجود اینگونه موجودات را وجود ذهنی مینامیم، که درک آن فطری است و هر کسی در وجدان خود آن را درک و قبول میکند (این مطلب خود دلیل بر وجودی بنام وجود ذهنی شمرده میشود).

وجود ذهنی، وجود موضوعات است در ذهن، اعم از هنگامیکه بتنهایی تصور شود و در هنگامیکه موضوع یک محمول واقع گردد یا وجود خارجی داشته یا نداشته باشد. درک وجود ذهنی فطری است و هر کسی در وجدان خود آن را درک و قبول میکند. مسئله وجود ذهنی از ابتکارات فیلسوفان مسلمان است و در فلسفه یونانی سابقه نداشته است. بحث از وجود ذهنی از دو حیث مطرح است؛ وجودشناسی و معرفتشناسی. در هر دو، ملاصدرا دیدگاههایی بدیع و جامع دارد که پیامدهای مهمی در حل معضلات فلسفی داشته است.

در مقاله حاضر به وجوه چندگانه وجود ذهنی، ابتکارات ملاصدرا در اینباره و حل معضلاتی که بواسطه این ابتکارات صورت گرفته است، پرداخته میشود.

کلید واژگان

وجود ذهنی
حمل شایع و اولی
کیف نفسانی
اتحاد عقل و عاقل و معقول

فلاسفه مسلمان وجود را بر دو دسته تقسیم کرده‌اند: وجود عینی (یا خارجی) و وجود ذهنی (یا نفسانی). وجود ذهنی، وجود موضوعات در ذهن است هنگامیکه

* رئیس بنیاد حکمت اسلامی صدرا. این مقاله بمنظور معرفی اجمالی برخی از مبانی فلسفی ملاصدرا و برای ترجمه به زبان انگلیسی و زبانهای دیگر تهیه و نگارش شده و یکنوبت در مجموعه حکمت متالیه ملاصدرا Mulla Sadras Trancendent Wisdom چاپ شده است.

تقسیم وجود به ذهنی و خارجی را میتوان بصورت تقسیم ماهیت به دو قسم برگردانید و گفت که ماهیت و ذات بر دو گونه است: یا ماهیت خارجی است یا ماهیتی ذهنی. تا جایی که مدارک نشان میدهد این مسئله مهم فلسفی در فلسفه یونانی سابقه نداشته و از دستاوردهای فلاسفه مسلمان و فلسفه اسلامی بوده است و بظاهر اولین کسی که در کتاب خود برای آن فصلی مستقل باز کرده فخر رازی متکلم معروف ایرانی (در المباحث المشرقیة)^۱ است که بنابر اظهار خود او در مقدمه کتاب، او نیز مطالب خود را از حکما و پیشینیان خود گرفته است.

مبحث وجود ذهنی دارای دو جنبه است، از طرفی بُعد وجودشناختی دارد زیرا وجود ذهنی نوعی وجود است که بسیار ضعیف شده و خواص و آثار وجود خارجی را از دست داده است، گرچه در جای خود، نه در مقابله با وجود خارجی – یک موجود خارجی است (زیرا انسان و نفس و ذهن او همه وجود خارجی دارند). اما وقتی آنرا در برابر وجود عینی خارجی میگذاریم، نام وجود ذهنی بخود میگیرد. از طرف دیگر این مبحث یک مسئله شناخت‌شناسی است و به مسئله بررسی تشکیل علم و آگاهی در انسان و رابطه انسان با جهان خارج مربوط میشود. در فلسفه غربی، شناخت‌شناسی را از وجودشناسی جدا ساخته‌اند و دو افق جداگانه برای آنها قائل شده‌اند، بگمان آنکه تا مسئله شناخت روشن نشود منطقاً زمینه‌ی برای وجودشناسی باقی نمیماند. اما در فلسفه اسلامی تا حدودی ایندو با هم آمیخته و درهم بافته است و شناخت و علم انسان با شناخت وجود در ارتباط است، اگرچه در مباحث منظم فلسفی جایگاه شناخت‌شناسی مقدم بر جایگاه وجودشناسی و دیگر مسائل فلسفه میباشد و حکم آستانه آنرا دارد.

■ بحث

وجود ذهنی را

میتوان یک حلقه رابط

میان وجودشناسی و شناخت‌شناسی

دانست که رابطه جهان و انسان را روشن

میسازد. در این مبحث مشکل انطباق

عالم خارج با ذهن مطرح

و حل میشود.

ملاصدرا مسئله شناخت را – که وجود ذهنی بخشی از آن است – در چند جای کتب خود بطور گسترده، و هر بخش را بمناسبت بحث فلسفی آن، بمیان آورده است. ما در بحث اتحاد عالم و معلوم و علم به بخشی از آن اشاره خواهیم کرد.

بحث وجود ذهنی را میتوان یک حلقه رابط میان وجودشناسی و شناخت‌شناسی دانست که رابطه جهان و انسان را روشن میسازد. در این مبحث مشکل انطباق عالم خارج با ذهن مطرح و حل میشود. اعتقاد اکثر فلاسفه مسلمان بر اینست که آنچه در ذهن شکل میگیرد، همان ذات و ماهیت است نه یک تصویر، بطوریکه اگر ماهیتی ناظر به موجود خارجی و در واقع از مقوله علم و شناخت باشد، آن ماهیت همان ماهیت شیء خارجی است که منهای وجود عینی و بدون آثار خارجی آن، به ذهن منتقل شده است.

به مسئله وجود ذهنی، اشکالات مهم و فنی وارد شده است که بسیاری از فلاسفه از پاسخ و حل آن فرو ماندند، از جمله آنکه: میدانیم که علم و ادراک، کیفیتی است که عارض بر ذهن (و نفس) انسان میشود (به اینگونه کیفیات، کیف نفسانی میگویند).

۱. فخر رازی، المباحث المشرقیة، ج ۱، المقدمة.

■ برای تحقق رابطه «تناقض» در بین دو چیز، باید علاوه بر اتحاد در هشت شرط معهود در «حمل» هم اتحاد داشته باشند؛ یعنی هر دو قضیه، حمل شایع یا حمل ذاتی اولی باشند و گرنه تناقض بوجود نمی‌آید. این دستاورد ملاصدرا اشکالات وجود ذهنی را رفع کرد.

دسته اول را «حمل شایع صناعی». این حمل را ذاتی مینامند زیرا فقط در ذاتیات جاری است و «اولی» است چون «اولی الصدق یا اولی الکذب» است. نکته منطقی مهم دیگر که ملاصدرا در همینجا بیان کرده آنستکه بر خلاف عقیده مشهور منطقدانان - که برای تحقق رابطه «تناقض» در بین دو چیز، وحدت در هشت شرط را (وحدت موضوع، وحدت محمول، وحدت در مکان، زمان، قوه و فعل، کل و جزء، شرط، اضافه) لازم میدانستند - وی شرط نهمی را افزوده و میگوید: در تناقض باید علاوه بر اتحاد در هشت شرط مذکور در «حمل» هم اتحاد داشته باشند؛ یعنی هر دو قضیه، حمل شایع یا حمل ذاتی اولی باشند و گرنه تناقض بوجود نمی‌آید.

وی از همین طریق، اشکال وجود ذهنی را حل کرد و گفت: برای جوهر یا کیف (یا هر عرض دیگر) خارجی وقتی به ذهن می‌آیند و وجود ذهنی مییابند (در واقع سلب وجود خارجی میشوند)، دو حمل جداگانه متصور است.^۲ این موجود ذهنی از لحاظ ماهیت مفهوماً و ذاتاً با موجود خارجی وحدت دارد و

حال اگر جوهر شیء خارجی به ذهن وارد شود لازم است که این جوهر، به کیف نفسانی تبدیل شود و حال آنکه تبدل جوهر به عرض غیر ممکن است.^۲ دوم آنکه وقتی ما به یک شیء بلحاظ کمیّت یا اعراض دیگر (غیر از کیفیت) آن، علم پیدا کنیم و آن را به ذهن بسپاریم در واقع آنرا به کیف نفسانی تبدیل کرده‌ایم و میدانیم که طبق تعریف و داده‌های فلسفی - منطقی، مقولات دهگانه (ارسطویی) باتمام ماهیت و ذات خود از هم جدا هستند و نمیتوانند بهیچوجه به یکدیگر منقلب و تبدیل شوند.

عده‌بی از فلاسفه و متکلمین مسلمان کوشیدند با توجیهاات نادرست آن را پاسخ بگویند و برخی بسبب نیافتن پاسخ، اصلاً منکر وجود ذهنی شدند. اما در این مسئله، ملاصدرا یکی از نوآوریهای اندیشه خود را که میتواند در مسائل دیگر فلسفه، هم کارساز و حلال مشکلات باشد، عرضه کرد و مشکل را پاسخ گفت. بنابراین، باید مسئله وجود ذهنی را یکی از دستاوردهای مکتب ملاصدرا دانست.

ملاصدرا برای حل این مسئله، بسراغ منطق رفت و به تحلیل «حمل» و اسناد در گزاره پرداخت. معمولاً وقتی محمولی به موضوعی حمل و نسبت داده میشود جایی است که میخواهند «وجود» محمول را در موضوع، ثابت یا بیان کنند. این عمل، از دید کلی، در جایی میتواند صادق و صحیح باشد که محمول، اعم و موضوع مصداقی از آن باشد، مانند گزاره: «انسان حریص است».

ملاصدرا میگوید: نوع دیگری حمل داریم که در قضایایی مانند «انسان نوع است» یافت میشود. در این گزاره، مقصود، بیان اینهمانی موضوع و محمول، یعنی اشاره به وحدت دو ماهیت بظاهر متغایر میباشد، این نوع حمل را «حمل اولی و ذاتی» مینامد و حمل

۲. بدلیل انحفاظ ذاتیات و استحاله تبدل مقولات به یکدیگر.

۳. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، باشراف استاد سیدمحمد خامنه‌ای، بتصحیح دکتر غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۴۴.

در نتیجه بحمل اولی و ذاتی به آن حمل میشود (حمل اولی) ۲. اما وقتی وضع و وجود آنرا در ذهن بررسی میکنیم یک «کیف نفسانی» و از اینرو «حمل شایع» است زیرا در واقع با موجودیت آن روبرو هستیم. وقتی جوهر یا عرضی را در خارج تصور میکنیم بلحاظ آثار خارجی آنهاست ولی وقتی اثر خارجی آنها از آنها سلب شود؛ یعنی به ذهن وارد شود فقط یک کیف است و این کلید حل مسئله میباشد.

خود وی به کلمه «جزئی» مثل میزند؛ این گزاره که «جزئی بر اشیاء کثیر صدق نمیکند» را باید با دو دید نگریست: از آن لحاظ که عملاً و در خارج جزئی، کلی نیست مصداق عنوان «جزئی» است ولی از آنجاکه در قضیه بالا کلمه «جزئی» شامل تمام جزئیهای عالم تصور میشود خود آن یک کلی (مصداق کلی) است و اصلاً جزئی نیست (یعنی وجوداً و عملاً کلی است ولی مفهوماً و ماهیتاً جزئی) پس «جزئی» بیک اعتبار کلی نیست و نقیض آن است ولی باعتبار دیگر (و نه بهمان اعتبار سابق) خود آن یک کلی است و شامل مصادیق فراوان میشود ولی بین این دو قضیه «جزئی، جزئی است» و «جزئی، کلی است» تناقض وجود ندارد چون یکی حمل اولی ذاتی و دومی حمل شایع صناعی است.

در مسئله وجود ذهنی هم، تمام جواهر یا اعراضی که به ذهن می آیند چون موجودیت آنها در ذهن محقق شده و جای حمل شایع صناعی است بنابراین، همه کیف نفسانی میباشند ولی بلحاظ مقایسه با مفهوم خارجی جوهر یا عرض قابل حمل بر آن، حمل اولی ذاتی میباشند و جوهر همان جوهر است و عرض همان عرض که در خارج وجود دارند.

اتحاد عاقل و معقول و عقل

این مسئله بخشی از مسئله شناختشناسی در فلسفه

■ در مسئله اتحاد عاقل و معقول مقصود از شیء ادراک شده (یا معقول) همان صورت حاصل در ذهن انسان است که در اصطلاح به آن «معلوم بالذات» میگویند نه شیء خارجی که آنرا «معلوم بالعرض» مینامند؛ و این مسئله اساساً مربوط به وحدت عالم یا مُدرک (فاعل شناسا) با معلوم بالذات یعنی همان موجود ذهنی و همان معقول و معلوم در ذهن انسان است نه وجود خارجی آن.

ملاصدراست که عهده دار رابطه علم و شناخت انسان با خود وی است. شناختشناسی ملاصدرا در لابلاهی مباحث دیگر او پراکنده شده است و هر جا به بُعدی خاص از شناختشناسی مربوط است. در این مبحث به پرسشهای زیر پاسخ داده میشود:

- ۱- آیا شناخت ما، از ما بیگانه و همان انعکاس آئینه وار اشیاء خارجی در ذهن و حواس ماست؟
- ۲- آیا شناخت و معلوماتی که به انسان میرسد، مانند: ریختن چیزی در ظرفی خالی است و رابطه آندو رابطه ظرف و مظهر است یا آنکه شناخت کارکرد ذهن (و نفس) انسان میباشد و معلول اوست؟ میدانیم که در مکاتب گذشته فلسفی و در قرون جدید در غرب، آراء و عقاید بسیاری درباره شناخت مطرح شده که هر یک دارای اشکالاتی است و برهانی منطقی را بدنبال نداشته است. اما ملاصدرا برای اثبات رابطه ذاتی علم و عالم و معلوم براهین قابل قبولی ارائه کرد.

- ملاصدرا در این نظریه با براهین فلسفی اثبات کرد که
- ۱- شخص ادراک کننده و ۲- شیء ادراک شده ذهنی و
 - ۳- خود علم و شناخت حاصله متحدند و یکی هستند و با اصطلاح خود او، عقل و عاقل و معقول یا علم و عالم و «معلوم بالذات» با یکدیگر متحدند. این مسئله بنام

■ فلاسفه

پیش از ملاصدرا

«علم» و محصول شناخت را

عارضی بر ذهن یا نفس میدانستند

همانگونه که رنگ بر دیوار و

غبار بر روی میز

مینشیند.

«اتحاد عقل و عاقل و معقول» معروف است.

باید اضافه کرد که مقصود از شیء ادراک شده (یا معقول) در اینجا همان صورت حاصل در ذهن انسان است که در اصطلاح به آن «معلوم بالذات»^۴ میگویند نه شیء خارجی که آنرا «معلوم بالعرض»^۵ مینامند؛ و مسئله اتحاد عاقل و معقول اساساً مربوط به وحدت عالم یا مُدرک (فاعل شناسا) با معلوم بالذات یعنی، همان موجود ذهنی و همان معقول و معلوم در ذهن انسان است نه وجود خارجی آن؛ زیرا همه کس میدانند که هیچگاه با علم و ادراک ما از اشیاء، آن اشیاء عیناً وارد ذهن ما نمیشوند و صورت آنهاست که به ذهن ما می آید.

اختلاف فلاسفه در این مسئله بر سر اینستکه آیا ماهیت تصویرگونه اشیاء در ذهن (یعنی، معلوم بالذات هر شخص که به آن ادراک میگوییم) با عقل و نفس او متحد است یا نه؟

اگر متحد باشند علم و عالم و معلوم فقط یک حقیقتند و تجزیه آن به سه چیز، معلول و ساخته و پرداخته نیروی ذهن انسان میباشد و با اصطلاح رابطه آنها رابطه خالق و مخلوق است نه ظرف و مظروف. این مسئله سابقه تاریخی دارد و شاید بتوان ریشه آنرا در حکمت ایران باستان یافت.^۶ گفته میشود که اولین بار

فرفور یوس^۷ شاگرد افلوپین (۲۳۲ - ۳۰۴ م) آنرا از حکمت ایرانی و اشراقی ایران فرا گرفته و در باره آن کتابی نوشته و از اینرو بنام او معروف شده است. پیش از ملاصدرا برای این مسئله استدلالی ذکر نشده بود و یا بوده و به ما نرسیده است.

ابن سینا و گروهی از فلاسفه مشائی این نظر را نپذیرفتند زیرا بنظر آنها راهی عقلی و استدلالی برای اثبات آن وجود نداشت تا آنکه ملاصدرا آنرا پسندید و به آن پرداخت و در یک مکاشفه که برای وی در دوران ریاضتها و هجرت در اطراف قم روی داد (در سال ۱۰۳۷ هجری قمری که وی پنجاه و هشت سال سن داشته است)، براهین آنرا یافت و آنرا از راه فلسفی اثبات کرد.

ملاصدرا علاوه بر طرح گسترده این مسئله در کتاب الاسفار الاربعه، در برخی از کتب خود نیز به آن پرداخته و نیز رساله بی جداگانه در باره آن نوشته است. پیداست که اثبات فلسفی این نظریه قدیمی و متروک نزد او بسیار مهم، بلکه شاید مهمترین مسئله در شناخت شناسی بوده است زیرا توفیق اثبات آن را نوعی معجزه و بر اثر یاری مستقیم خداوند و قدیسه شهر قم: حضرت معصومه، دختر امام هفتم شیعیان که در قم زیارتگاه دارد) و نتیجه ریاضتها و دعاها و زاریهای خود در محضر خداوند میدانند.^۸

اساس استدلال ملاصدرا در این مسئله بر اصول دیگر او بنا شده است که مهمترین آنها، اصالت وجود،

4. Known directly (subject)

5. Known indirectlyly (fact / object)

۶. ملاصدرا، میگوید: «هذا المطلب الغامض كان وقفاً على الأوائل» این مسئله دشوار را فقط حکمای باستانی میدانستند. (ملاصدرا، رساله فی اتحاد العاقل والمعقول، باشراف استاد سید محمد خامنه ای، بتصحیح دکتر بیوک علیزاده، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۷، ص ۶۵).

7. Porphyry

۸. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۳، ۳۱۳.

■ «صورت علم»، یعنی علمی که صورت آن در ذهن ساخته میشود، همانند صورت (در فلسفه ارسطویی)، ماده (هیولا) میخواهد و ماده صورت ذهن و علم، همان نفس انسان است و در واقع، علم و تعقل انسان، بخشی از هویت (یعنی، پاره‌یی از نفس) اوست و حتی به وجود او تکامل میبخشد و بر آن می‌افزاید.

Correlative ترجمه کرد) مانند رابطه پدری و فرزندی یا مالکی و مملوکی و یا همسری.

این نسبت دو جانبه هر جا باشد لازم است که با وجود یکطرف یا با فرض آن، بلافاصله طرف دوم هم وجود پیدا کند یا فرض شود و جدایی آندو غیرممکن است. در اصطلاح فلسفه اسلامی میگویند دو متضایف باهم در جهت وجود و عدم و در قوه و فعل متکافیء و همانند هستند.^۹

بنابراین هر جا مُدرکی باشد حتماً مُدرکی هست و معنی ندارد که یکی از آنها بالفعل وجود داشته باشد و دیگری وجود نداشته باشد و چون این نسبت فقط یک «رابطه وجودی» است معنی ندارد که بیش از یک وجود آندو را پوشش داده باشد.

پس چون نسبت مُدرک و مُدرک نسبت تضایف است پس ایندو دارای یک وجود هستند.

این برهان را یکبار دیگر مرور میکنیم: میدانیم که ادراک همان حضور و وجود صورت شیء ادراک شده است و چیزی بعنوان «ادراک» جدای از صورت شیء ادراک شده در ذهن، نداریم (مگر آنکه در تحلیل ذهنی آندو را از هم جدا کنیم)

۹. همان فرقی است که بین نومن و فنومن هست.

10. The correlatives are commensurate.

حرکت جوهری، خلاقیت نفس، تشکیک وجود، اختلاف حمل اولی و حمل شایع است.

برای فهم استدلال ملاصدرا باید نخست معنی «اتحاد» را فهمید. میدانیم که اتحاد، اگر بمعنی یکی شدن دو موجود و دو شیء و نیز دو مفهوم و دو ماهیت مختلف باشد، باطل و محال است، چه مسلم است که دو چیز جدای از هم یا دو مفهوم متغایر، همواره دو چیزند و هرگز یک چیز نخواهند شد و این همان اشکالی است که ابن سینا و دیگران بر این مسئله داشته‌اند زیرا اتحاد بین عاقل و معقول را از این قبیل پنداشته‌اند.

همچنین باید دانست که معنی «ادراک» و «علم» یا تعقل چیست؟ ادراک هر چیز بمعنای «حضور» است و حضور بمعنای «وجود» آن نزد مُدرک است. نه ظهور آن برای ادراک‌کننده، و حضور غیر از ظهور است.

حال میپرسیم که آیا «وجود» هر «صورت» شیء ادراک‌شده، جدا و مستقل از «وجودی» است که ادراک‌کننده یا عاقل دارد یا با آن متحد است و با همان وجود موجود شده است؟

پاسخ این سؤال آن است که اگر وجود آندو از هم جدا باشد باید هر یک از آندو بدون دیگری قابل تصور باشد (و حال آنکه ادراک بدون مُدرک یا شخص مُدرک بدون ادراک محال است) بنابراین، ادراک و صورتی که ادراک میشود و به ذهن می‌آید چیزی جدای از ذهن و نفس نیست تا برای آن ظاهر شود بلکه از خود اوست و بوسیله خود ذهن ساخته میشود و مانند وجود خود نفس است و برای نفس حضور دارد و باید توجه داشت که بین «حضور» و «ظهور» فرق است.^۹

برهان دیگر آنکه میان شیء ادراک شده و شخص ادراک‌کننده، رابطه‌یی دو طرفه هست که در اصطلاح به آن تضایف میگویند (و میتوان آن را به کلمه

«ادراک» و «مدرک» (یا صورت علمی)، در مفهوم، دو چیز ولی در وجود یک چیزند. یعنی:

ادراک (یا علم یا تعقل) $\langle \equiv \rangle$ معلوم و مدرک (معلوم بالذات)

از طرف دیگر، «ادراک»، فعل (یا انفعال) شخص ادراک‌کننده است و هیچ فعلی از فاعل جدا نیست و وجود آندو، دو وجود جدا نمیباشد بلکه وجود افعال و انفعالات در انسان، همان وجودی است که شخص فاعل یا منفعل دارد.

پس وجود شخص ادراک‌کننده (یا عالم و عاقل) از وجود علم و تعقل خود جدا نیست و آندو با یک «وجود» موجودند و فقط یک وجود دارند؛ یعنی، متحدند، بهمین سبب است که هر جا علم باشد ناگزیر، عالم هم هست و ایندو لازم و ملزوم یکدیگرند، بطوریکه اگر وجود مدرک زایل شود، برای مدرک هم وجودی باقی نمیماند.

پس: ادراک (یا علم و تعقل) $\langle \equiv \rangle$ شخص ادراک‌کننده، و مدرک (عاقل یا عالم)

از جمع ایندو رابطه نتیجه میشود که عالم و معلوم (و علم) با یک وجود، موجودند و دو وجود با هم متحدند یعنی:

ادراک‌کننده $\langle \equiv \rangle$ ادراک شده

بدیهی است که مقصود از شیء ادراک شده، مفهوم و ماهیت ذهنی آن است نه معادل خارجی آن.

در علم و شناخت، ریزه‌کاریهایی هست که با ساده اندیشی برخی از فلاسفه بدست نمی‌آید و موشکافی میخواهد. فلاسفه پیش از ملاصدرا «علم» و محصول شناخت را عارضی بر ذهن یا نفس میدانستند همانگونه که رنگ بر دیوار و غبار بر روی میز مینشیند.

ملاصدرا این مطلب را انکار کرد زیرا وی معتقد است که اولاً، نفس انسانی، خلاق است و میتواند

وجود خارجی را از ماهیات موجود در خارج سلب کرده و آن ماهیت را عیناً در خود بسازد و بیافریند و به آنها وجود ذهنی بدهد.

ثانیاً، «صورت علم»، یعنی علمی که صورت آن در ذهن ساخته میشود، همانند صورت (در فلسفه ارسطویی)، ماده (هیولا) میخواهد و ماده صورت ذهن و علم، همان نفس انسان است و در واقع، علم و تعقل انسان، بخشی از هویت (یعنی، پاره‌ی از نفس) اوست و حتی به وجود او تکامل میبخشد و بر آن می‌افزاید.

بگفته مشائیان، «ماده» یا هیولا چیزی بالقوه برای «صورت» است و صورت برای هیولا حکم علت را دارد. هیولا و قوه نفس با دریافت یا خلق صورتهایی از ادراک و علم، بخود، فعلیت و در نتیجه رشد بیشتر میدهد و هر قدم که در راه تعقل و ادراک برمیدارد یکقدم به کمال خود نزدیکتر میشود؛ یعنی، نفس انسان لوح سفیدی است که قوه محض است و هر چه معلوم (و معقول) او که ساخته و پرداخته (و معلول) همان نفس است، بیشتر شود، فعلیت و کمال آن بیشتر میشود.

فلاسفه پیش از ملاصدرا نسبت علم و معقولات را با نفس، رابطه طرف و مظلوف (و کمال ثانی آن) میدانستند ولی ملاصدرا ثابت کرد که معلومات و معقولات نفس، حاصل تلاش نفس و حرکت و فعالیت تکاملی وجود انسان است و با هر معلوم، در واقع به وجود انسان (و کمال اول نفس) افزوده میشود و مانند آن است که آجری بر بنای در حال ساختمان اضافه شود نه اینکه رنگی بر روی آن پاشند، یا مظلوفی را در ظرفی قرار دهند.

هر علم که به نفس انسان برسد، وجود را در او بزرگتر و کاملتر میسازد. پس علم انسان (و ادراک او که مقدمه آن است) جزئی از وجود انسان بشمار میرود و عَرْضی از عرضها نیست.